اندیشه نیک
گفتار نیک
کردار نیک

نشریه داخلی

انجمن زرتشتیان کرج

دوره جدید - شماره ۵ - سال اول - ورهرام ایزد و اردیبهشت ماه ۳۷۴۸ زرتشتی

گپ نخست

به دلیل وجود افراد مختلف با توانایی‌ها و استعدادهای متنوع در یک جامعه، دیدگاه‌ها و ایده‌های متفاوتی در میان اعضای تشکیل دهنده آن جامعه مشاهده می‌شود. جامعه زرتشتی هم از این قاعده جدا نمی باشد. همه روزه در گوشه و کنار این جامعه می‌شنویم که زرتشتیان به کمک هم و با همازوری یکدیگر و با هدف افزایش سطح فرهنگ جامعه، اقدام به انجام کاری پسندیده و خلق اثری نو می‌کنند. حتی این موضوع در جامعه زرتشتی کرج هم دیده می شود؛ افرادی که به یاری یکدیگر مراسم مذهبی و شاد برگزارمی‌کنند، افرادی که در جهت پیشبرد ورزش همکیشانشان فعالیت می‌نمایند، افرادی که پیگیر آموزش فرزندان زرتشتیان کرج هستند، افرادی که در چاپ نشریه یاری رسان هستند و تمامی انسانهایی که گوشه‌ای از قلبشان جایگاه دین زرتشتی و جامعه کرجی می‌باشد.

اختلاف نظر و تضاد سلیقه هم یکی از ویژگی های یک جامعه پویا می‌باشد. در این میان شاید بعضی افراد از این تنوع ایده و عقیده آزرده خاطر شوند و خود تلاش کنند تا حرفشان را و دردشان را به زبان خود و از دیدگاه خود به جامعه منتقل نمایند. این ابراز عقیده و نمایش استعداد، کاری بس پسندیده و قابل تقدیر می‌باشد زیرا نشان از توانایی‌های نهفته در جامعه دارد ولی ای‌کاش با هماهنگ کردن و آگاهی دادن انجمن زرتشتیانِ خود از تمایل به انجام چنین‌کاری، توان همازوری خود را نیز به جامعه نشان دهیم. حلقه های یک زنجیر می‌توانند از جنس‌های مختلف باشند ولی راز زنجیر بودنشان، پیوستگی و همازوری میان تک تک حلقه هاست. به این ترتیب هیچ حلقه ای آسیب نمی بیند. به نظر شما آیا بهتر نیست که هر کدام از ما که توانایی فعالیت در کارهای فرهنگی و ورزشی را داریم، به دور از هرگونه کینه‌ای، خود را در کنار فعالان آن موضوع قرار دهیم و با کمک هم به جامعه زرتشتی یاری رسانیم؟! امیدواریم هرکس قصد نوشتن دارد به واچک بپیوندد، هرکس توانایی کار فرهنگی و ورزشی دارد به یاری انجمن زرتشتیان و باشگاه جانباخته کامران گنجی بیاید و هرکس عشقی به آیین زرتشتی دارد، خود را از کارهای خیراندیشانه

دور نسازد. یادمان هم نرود که هر کار جمعی که ما به عنوان کرجی زرتشتی انجام می‌دهیم، انجمن زرتشتیان کرج به نوعی پاسخگوی آن می باشد بنابراین بهتر این است که همواره انجمن را از فعالیتهای جمعی خود آگاه سازیم حتی اگر در حد انتشار یک نشریه زیبا و کاربردی در میان دانش آموزان کلاس دینی باشد.

جانا سخن از زبان ما می‌گویی

مُهر است بر دهانم و افغانم آرزوست...

وقتی انسان می‌خواهد ببری را بکشد، اسمش را می‌گذارد شکار و تفریح؛ اما اگر ببر بخواهد او را شکار کند، به آن می‌گوید درنده‌خویی. (جرج برنارد شاو)

واقعاً متأسفم!!! نمی‌دانم چه باید گفت و اصلاً چه می‌توان گفت؟! آیا هیچگونه توجیهی برای رفتاری که در برخی از مراسم‌هایمان اتفاق افتاده و می‌افتد، وجود دارد؟! وقتیکه شنیدم، خیلی شرمنده شدم؛ شرمنده‌ی این باصطلاح انسانِ با سر و زبان، و آن قربانی‌های سربریده‌ی بی‌زبانش! از رفتار ماهایی شرمگین شدم که خود را پیرو اشوزرتشت و گفتارها و اندیشه‌های او می‌دانیم، ولی...؛ ولی حتی یکی از آنها را یا نفهمیده‌ایم یا اینکه نخواسته‌ایم که بفهمیم.

خداخوان تا خدادان فرق دارد
که حیوان تا به انسان فرق دارد

شرمنده شدم از اینکه در یک مراسم، نه یکی... نه دو تا... که چندین و چند گوسفند باید سر بریده شوند تا شکم عده‌ای با گوشت‌شان سیرتر از سیر گردد. مایی که ادعا داریم که در هر ماهِ سی-روزه‌مان، چهار روز را به احترام این گوسفندان و هم‌قطاران‌شان، چشم بر خوردن گوشت و دیگر مخلفات‌شان می‌بندیم، اما به یک آن، آنقدر درنده‌خو می‌شویم که آن چهار روز و عهد و پیمان‌مان را با وهمن از یاد برده و به جان‌شان سوءقصد می‌کنیم؛ شاید هم حق با ماست! بهرحال باید بگونه‌ای تلافی آن چهار روز را سرشان درآوریم.

اینجاست که این انسان وحشی‌شده‌یِ طناز، لب به سخن می‌گشاید که: چه حیوان بدی! وقتی بهش حمله می‌کنی از خودش دفاع می‌کند، یا اینکه... وقتی می‌خواستم سر را از تنش جدا کنم، مدام دست و پا می‌زند و تقلای فرار می‌کند. واقعاً که چه حیوان بدی‌ست این بشر مایه‌ی شرا!

واقعاً نمی‌دانم... آیا نمی‌توان با صرف همان هزینه، شاید هم حتی کمتر، و خرید گوشتِ آن بی‌زبان‌های بخت‌برگشته از کشتارگاه‌ها یا قصابی‌ها منظورمان را عملی سازیم؟! یا اینکه حتماً باید خودمان، آن شعله‌ور خون گرم زندگی‌شان را بر خاک سرد مردگی بریزیم؟!

خبرهای خانه‌ی دولت

گردهمآیی روز ورهرام ایزد در ماه فروردین طبق معمول همه ساله با هماوزری و همکاری و همیاری همکیشان برگزار گردید که شمار زیادی از هموندان کرج در آن شرکت داشتند و جناب آقای دکتر اسفندیار اختیاری نماینده گرامی زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی نیز حضور داشتند و به ایراد سخنرانی پرداختند و سپس به پرسشهای حاضرین پاسخ گفتند .

۲-گاهنبار چهره میدیوزرم گاه در روز خور ایزد و اردیبهشت ماه در تالار مهرداد خانه دولت با شرکت شمار زیادی از همکیشان برگزار گردید و پس از آفرینگان خوانی توسط موبد بمان مهربانی حاضرین با لرک و ودرین و سیر وسداب پذیرایی شدند.

۳-امتحانات دینی پایان ترم دانش آموزان زرتشتی کرج در روز خورایزد برابر ۸۹/۲/۱۰ برگزار گردید .

در ضمن جشن کوچکی از سوی انجمن و دانش آموزان برای آموزگاران کلاس دینی برپا شد و هدایایی از سوی دانش آموزان وانجمن زرتشتیان کرج به آموزگاران پیشکش گردید و یاد آموزگاران گذشته و حال و آینده در هفته معلم گرامی داشته شد.

۴-یک هفته پس از امتحانات‌گروهی از دانش آموزان کلاسهای دینی با همراهی مربیان خود از موزه دارآباد دیدن کردند.

۵-گرامی خانواده روانشاد فریدون زرتشتی بمناسبت سر سال آن روانشاد مبلغ پنج میلیون ریال (۵۰۰۰۰۰۰) به بودجه انجمن زرتشتیان کرج کمک نمودند.

از اهورامزدای بزرگ شادی روان درگذشتگانشان و دیر زیوی و بکامه زیوی بازماندگانشان را خواستاریم.

" گلستان جشن"
جشن اردیبهشتگان

اردیبهشت‌گان نیز جشنی است از جمله‌جشنهای دوازده گانه سال که به موجب برخوردِ نامِ روز و ماه در ایران قدیم جشن گرفته می‌شد و از شمار جشن های آتش است.

روز سوم از هر ماه دینی زرتشتی به نام اردیبهشت می‌باشد و سوم ماه اردیبهشت جشنِ اردیبهشتگان و یا به قول کوشیار گلستان جشن برگزار می‌گشت، به موجب یزدان شناسی اوستایی اردیبهشت دومین امشاسپند است. این نام در اوستا اشه وهیشته و یا ارته وهیشته می‌باشد.

جزء اول اَشَه یا اَرتَه به چم درستی و راستی و نظم و جزء دوم صفت عالی است به چم بهترین، پس رویهم به چم بهترین راستی یا بهترین نظم و قانون است. چنانکه همه امشاسپندان دارای دو وجه مینوی و زمینی هستند، این امشاسپند درجهان مینوی نماینده پاکی و راستی و نظم و قانون اهورایی و در زمین نگاهبانی آتش به او

محول است. در این مورد اخیر نیز منظور از آتش نظم و داد و راستی و پارسایی است چون در کرده‌ای از اوستا دیده می‌شود که اهریمن با ظهور زرتشت می‌گریزد با فریادی اینچنین که زرتشت مرابسوزاند با اشا وهیشتَه و از زمین براند مرا که چون اهریمن نماینده بی‌نظمی و آشوب و دروغ و ناپاکی است با آتش راستی و پاکی و داد و قانون گریان می‌گردد.

به همین جهت است که خلف تبریزی در برهان قاطع می‌گوید این واژه به چم آتش است اما ابوریحان بیرونی معنی نزدیک‌تری به اصل را آورده است، و معنای این نام آن است راستی بهتراست و برخی گفته‌اند که منتهای خیر است و اردیبهشت ایزد یا مَلِک آتش و نور است و این دو با آن مناسبت دارد و خداوند آن را به این کار موکل کرده که نیز علل و امراض را به یاری ادویه واغذیه ازاله‌کند و صدق را از کذب ظاهر کند و محق را از مبطل به سوگند هایی که گفته اند دراوستا مبین است تمیز دهد و خلف تبریزی آورده که در این روز نیک است به معبد و آتشکده رفتن واز پادشاهان حاجت خود را خواستن و به جنگ و کارزار شده و معنی ترکیبی این لغت مانند بهشت باشد،

(این معنی درست نیست و مفهوم و واژه را به صورت درست در آغاز آورده است) .

چه ارد به چم شبیه و مانند آمده استوچون این میان فصل بهار است و نباتات درغایت نشو نما و گلها و ریاحین تمام شکفته و هوا در نهایت اعتدال، بنا بر این اردیبهشت خوانند و به همین جهت است که کوشیار آنرا گلستان جشن نامیده است و مطالبی را که بیرونی راجع به اعمال اردیبهشت ایزد، راجع به درمان ودرمان گری و تمیز میان راستی و دروغ و حق وباطل بدان اشاره کرده، در بخش یشت‌ها در اردیبهشت‌یشت آمده است و مراسم این جشن آتش چنانکه در آذرجشن گفته و نوشته شده در معابد و آتشکده ها برگزار می‌گشت.

((جشن اردیبهشتگان بر همگان فرخنده))

از کتاب گاه شماری و جشنهای ایران باستان
بهرام تیراندازی

اندر وادی حکایات

عمرو لیث صفاری و سگ

بعد از آنکه کار عمرولیث صفاری بالا گرفت، خیال دست‌اندازی و تصرف مملکت آل سامان که از امرای قدیم و محترم بودند نمود و با هشتادهزار نفر سپاهی قصد آن مملکت کرد.

امیراسماعیل سامانی پیغام فرستاد که: خداوند، مملکتی وسیع تو را ارزانی داشته؛ امید آنکه این زمین کوچک را ندیده انگاشته و به من واگذاری.

عمرو به سخنان او التفاتی ننموده و در حوالی جیحون، صف‌آرایی و خودنمایی کرد. امیراسماعیل نیز با دوازده‌هزار سوار که بیشترشان زین و برگ درست و حسابی نداشتند صف آراست. چون جنگ در گرفت، اسب عمرو سرکشی کرد و عنان از

دستش ربود و او را در میان گروه دشمن برد.

امیراسماعیل امر نمود تا او را در غل و زنجیر کردند و به دست یکی از لشگریان به زندانش افکند. عمرو بسیار گرسنه بود و مدتی بود که غذا نخورده بود. از پاسبان خوردنی خواست. آن سپاهی، پاره‌ای گوشت و قدری آب و نمک در سطلی که به اسب آب می‌دادند، کرد و به او داد تا آنها را طبخ نماید!

عمرو در همان خیمه قدری زمین را کند و آتش برافروخت و آب و نمک و گوشت را در سطل ریخته و بر روی آتش نهاد و در انتظار پخته‌شدن نشست. چون بوی گوشت بلند شد، سگی داخل خیمه شد؛ عمرو در فکر فرو رفته بود و این امر را متوجه نشد. سگ برای ربودن گوشت، سر را به درون سطل کرد. دهانش بسوخت، سر را به عقب برد، که دسته‌ی آن سطل به گردنش افتاد، با سطل به بیرون خیمه دوید. در این حین، عمرو متوجه‌ی ماجرا شد و قاه قاه بخندید.

پاسبان، صدای خنده‌ی او را شنید و به درون خیمه آمد و عمرو را گفت: جای آن دارد که از غم بمیری، نه آنکه اینگونه بخندی! مگر نه اینکه تا به دیروز ادعای پادشاهی بر همه جا و همه کس می‌کردی و امروز، مانند دزدان، بند و غل برگردن و داری و در این گوشه گرفتاری؟! چگونه تو را خنده آید با این حالت؟!

عمرو در جواب گفت: ای برادر، خنده‌ی من نه از روی بی‌حسی و لاابالی‌گری است، بلکه خنده‌ی من به بی‌اعتباری روزگار است! چه دیروز، همین وقت، خوانسالار من به عرض رسانید که هزار و پانصد شتر برای حمل آشپزخانه کم است و مطبخ را نتوانند حمل نمود! و من دویست شتر دیگر امر نمودم که برای حمل لوازم مطبخ به او سپارند. حال از این می‌خندم که دیروز، هزار و پانصد شتر برای حمل مطبخ من کفایت نمی‌کرد و امروز، سگی به سهولت آنرا حمل نمود!

آزمون

پادشاهی می‌خواست نخست وزیرش را انتخاب کند...

چهار اندیشمند بزرگ کشور فراخوانده شدند. آنان را در اتاقی قرار دادند و پادشاه به آنان گفت که: «در اتاق به روی شما بسته خواهد شد و قفل اتاق، قفلی معمولی نیست و با یک جدول ریاضی باز خواهد شد، تا زمانی که آن جدول را حل نکنید نخواهید توانست قفل را باز کنید. اگر بتوانید مسئله را حل کنید می‌توانید در را باز کنید و بیرون بیایید»...

پادشاه بیرون رفت و در را بست...

سه تن از آن چهار مرد بلافاصله شروع به کار کردند. اعدادی روی قفل نوشته شده بود، آنان اعداد را نوشتند و با آن اعداد، شروع به کار کردند.

نفر چهارم فقط در گوشه ای نشسته بود!

آن سه نفر فکر کردند که او دیوانه است. او با چشمان بسته در گوشه ای نشسته بود و کاری نمی کرد. پس از مدتی او برخاست، به طرف در

رفت، در را هل داد، باز شد و بیرون رفت!!!

و آن سه تن پیوسته مشغول کار بودند. آنان حتی ندیدند که چه اتفاقی افتاد که نفر چهارم از اتاق بیرون رفته!

وقتی پادشاه با این شخص به اتاق بازگشت، گفت: «کار را بس کنید. آزمون پایان یافته و من نخست وزیرم را انتخاب کردم».

آنان نتوانستند باور کنند و پرسیدند: «چه اتفاقی افتاد؟ او کاری نمی‌کرد، او فقط در گوشه‌ای نشسته بود. او چگونه توانست مسئله را حل کند؟»

مرد گفت: «مسئله‌ای در کار نبود، من فقط نشستم و نخستین سؤال و نکته‌ی اساسی این بود که آیا قفل بسته شده بود یا نه؟ لحظه‌ای که این احساس را کردم فقط در سکوت مراقبه کردم.کاملاً ساکت شدم و به خودم گفتم که از کجا شروع کنم؟ نخستین چیزی که هر انسان هوشمندی خواهد پرسید این است که آیا واقعاً مسأله‌ای وجود دارد، چگونه می‌توان آن را حل کرد؟ اگر سعی کنی آن را حل کنی تا بی‌نهایت به قهقرا خواهی رفت؛ هرگز از آن بیرون نخواهی رفت. پس من فقط رفتم که ببینم آیا در، واقعاً قفل است یا نه و دیدم قفل باز است».

پادشاه گفت:«آری، کلک در همین بود. در قفل نبود. قفل باز بود. من منتظر بودم که یکی از شما پرسش واقعی را بپرسد و شما شروع به حل آن کردید؛ در همین جا نکته را از دست دادید. اگر تمام عمرتان هم روی آن کار می کردید نمی توانستید آن را حل کنید. این مرد، می‌داند که چگونه در یک موقعیت هشیار باشد. پرسش درست را او مطرح کرد».

به نتیجه رسیدن امور مهم، اغلب به انجام یافتن یا نیافتن امری به ظاهر کوچک بستگی دارد. (چاردینی)

فرامرز پوررستمی

جای پا

خواب دیده بود. در ساحل در حال قدم زدن با خدا روبرو در پهنه‌ی آسمان. صحنه‌هایی از زندگیش به نمایش در می‌آمد. متوجه شدکه درهر صحنه دو جای پا در ماسه فرو رفته است یکی جای پای او و دیگری جای پای خدا

وقتی آخرین صحنه از زندگیش به نمایش درآمد متوجه شدکه اکثر اوقات در مسیر زندگی او فقط یک جای پا بود. همچنین متوجه شد که آن اوقات سخت ترین و ناراحت کننده ترین لحظات زندگی او بوده است. این واقعا او را رنجاند و از خدا درباره‌ی آن سوال کرد.

خدایا ....تو گفتی چنانچه تصمیم بگیرم که با تو باشم همیشه همراه من خواهی بود. ولی من متوجه شدم که در بدترین شرایط زندگی من فقط یک جای پاست .

نمی فهمم چرا در مواقعی که بیشترین احتیاج را به تو داشتم مرا تنها گذاشتی؟؟....!

خدا پاسخ داد:

فرزند عزیز و گرانقدر من

تو را دوست دارم و هیچ وقت تنهایت نمی‌گذارم زمانهائیکه تو در آزمایش و رنج بودی وقتی که فقط یک جای پا می بینی من تو را به دوش گرفته بودم.

((Happiness))

این نوشته رو با دقت بخوانید

تمنا می‌کنم به یاد نگهدارید:

همه‌ی ما خودمان را چنین متقاعد می‌کنیم که با ازدواج زندگی بهتری خواهیم داشت، وقتی بچه‌دار شویم بهتر خواهد شد، و با به دنیا آمدن بچه‌های بعدی زندگی بهتر...!

ولی وقتی می‌بینیم کودکانمان به توجه مداوم نیازمندند، خسته می‌شویم.

بهتر است صبر کنیم تا بزرگتر شوند.

فرزندان ما که به سن نوجوانی می‌رسند، باز کلافه می‌شویم، چون دایم باید با آن‌ها سروکله بزنیم. مطمئناً وقتی بزرگتر شوند و به سنین بالاتر برسند، خوشبخت خواهیم شد.

با خود می‌گوییم زندگی وقتی بهترخواهد شدکه: همسرمان رفتارش را عوض کند، یک ماشین شیکتر داشته باشیم، بچه هایمان ازدواج کنند، به مرخصی برویم و در نهایت بازنشسته شویم...

حقیقت این است که برای خوشبختی، هیچ زمانی بهتر از همین الآن وجود ندارد.

اگر الآن نه، پس کی؟ زندگی همواره پرازچالش است.

بهتر این است که این واقعیت را بپذیریم و تصمیم بگیریم که با وجود همه این مسائل، شاد و خوشبخت زندگی کنیم.

خیالمان می‌رسد که زندگی، همان زندگی دلخواه، موقعی شروع می‌شود که موانعی که سر راهمان هستند، کنار بروند:

مشکلی که هم اکنون با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، کاری که باید تمام کنیم، زمانی که باید برای کاری صرف کنیم، بدهی هایی که باید پرداخت کنیم و ... بعد از آن زندگی ما، زیبا و لذت بخش خواهد بود!

بعد از آنکه همه اینها را تجربه کردیم، تازه می‌فهمیم که زندگی، همین چیزهایی است که ما آنها را موانع می‌شناسیم.

این بصیرت به ما یاری می‌دهد تا دریابیم که **جاده‌ای بسوی خوشبختی وجود ندارد. خوشبختی، خودِ همین جاده است...**

پس بیایید از هر لحظه لذت ببریم...!

برای آغاز یک زندگی شاد و سعادتمند لازم نیست که درانتظار بنشینیم: در انتظار فارغ التحصیلی، بازگشت به دانشگاه، کاهش‌وزن، افزایش‌وزن، شروع به‌کار، ازدواج، شروع تعطیلات، صبح جمعه، درانتظار دریافت وام جدید، خرید یک ماشین نو، باز پرداخت قسطها، بهار و تابستان و پاییز و زمستان، اول برج پخش فیلم مورد

نظرمان از تلویزیون، مردن، تولد مجدد، ...

خوشبختی یک سفر است، نه یک مقصد...

هیچ زمانی بهتر از همین لحظه برای شاد بودن وجود ندارد.

زندگی کنید و از حال لذت ببرید.. اکنون فکرکنید و سعی کنید به سؤالات زیر پاسخ دهید:

۱. پنج نفر از ثروتمندترین مردم جهان را نام ببرید؟

۲. برنده‌های پنج جام جهانی آخر را نام ببرید؟

۳. آخرین ده نفری که جایزه نوبل را بردند چه کسانی هستند؟

۴. آخرین ده بازیگر برتر اسکار را نام ببرید. نمیتوانید پاسخ دهید؟

نسبتاً مشکل است، اینطور نیست؟ نگران نباشید، هیچ کس این اسامی را به خاطر نمی آورد...!

روزهای تشویق به پایان می‌رسد نشانهای افتخار خاک می‌گیرند!

برندگان به زودی فراموش می‌شوند!

اکنون به این سؤالها پاسخ دهید:

۱. نام سه معلم خود را که در تربیت شما مؤثر بوده‌اند، بگویید.

۲. سه نفر از دوستان خود را که در مواقع نیاز به شما کمک کردند، نام ببرید.

۳. افرادی که با مهربانیهایشان احساس گرم زندگی را به شما بخشیده‌اند، به یاد بیاورید.

۴. پنج نفر را که از هم صحبتی با آنها لذت می‌برید، نام ببرید.

حالا ساده تر شد، اینطور نیست؟

افرادی که به زندگی شما معنی بخشیده‌اند، ارتباطی با "ترین ها" ندارند، ثروت بیشتری ندارند، بهترین جوایز را نبرده اند و ...

آنها کسانی هستند که به فکر شما هستند، مراقب شما هستند، همان هایی که در همه شرایط، کنار شما می‌مانند .....! کمی بیاندیشید. زندگی خیلی کوتاه است. و شما درکدام لیست قرار دارید؟ نمی‌دانید؟ اجازه دهید کمکتان کنم. شما در زمره مشهورترین نیستید. شما از جمله کسانی هستید که برای درمیان گذاشتن این پیام در خاطرمن بودید.

کریستوفر کلمبوس

اگرکریستوفر کلمبوس ازدواج کرده بود؟ ممکن بود هیچ‌گاه قاره آمریکا را کشف نمی‌کرد؟ چون بجای برنامه ریزی و تمرکز در مورد یک چنین سفر ماجراجویانه ای؟ باید وقتش را به جواب دادن به همسرش؟ در مورد سوالات زیر می گذراند:

- کجا داری میری؟
- با کی داری می‌ری؟
- واسه چی می‌ری؟
- چطوری می‌ری؟

- کشف؟

-برای کشف چی می‌ری؟

- چرا فقط تو می‌ری؟

.
.
.

- تا تو برگردی من چیکار کنم؟!

- می‌تونم منم باهات بیام؟!

-راستشو بگو توی کشتی زن هم دارین؟

- بده لیستتو ببینم!

- حالا کِی برمی گردی؟

-واسم چی میاری؟

.
.
.

- تو عمداً این برنامه رو بدون من ریختی؟ اینطور نیست؟!

- جواب منو بده؟

- منظورت از این نقشه چیه؟

- نکنه می‌خوای با کسی در بری؟

- چطور ازت خبر داشته باشم؟

- چه می دونم تا اونجا چه غلطی می کنی؟

راستی گفتی توی کشتی زن هم دارین؟!

- من اصلا نمی فهمم این کشف درباره چیه؟

- مگه غیر از تو آدم پیدا نمی شه؟

- تو همیشه اینجوری رفتار می‌کنی!

- خودتو واسه خود شیرینی می ندازی جلو؟!

- من هنوز نمی فهمم؟ مگه چیز دیگه ایی هم برای کشف کردن مونده!

-چرا قلب شکسته ی منو کشف نمی کنی؟

.
.
.

- اصلا من می خوام باهات بیام!

- فقط باید یه ماه صبر کنی تا مامانم اینا از مسافرت بیان!

- واسه چی؟؟ خوب دوست دارم اونا هم باهامون بیان!

- آخه مامانم اینا تا حالا جایی رو کشف نکردن!

- خفه خون بگیر!!!! تو به عنوان داماد وظیفته...!

.
.
.

راستی گفتی تو کشتی زن هم دارین؟

سخنان افراد بزرگ

*چنانچه نیک اندیش باشید خیر و خوشی به دنبالش خواهد آمد. ژوزف مورفی

*همه رویاهای ما می توانند محقق شوند، مشروط بر اینکه ما شجاعت دنبال کردن آنها را داشته باشیم. والت دیسنی

*باور به طور خود بخود به اجرا در می آید. ژوزف‌مورفی

*آنچه سالها ساخته ای را یکشبه ویران می کنند، تو اما باز هم بیافرین و بساز.

*بیشتر مردم خودخواه و خودپرستند، تو اما آنها را ببخش.

*اگر صمیمی و مهربان باشی، تو را به انگیزه های دیگر متهم می کنند، تو اما صمیمی و مهربان- بمان.

*اگر شریف و صادق باشی فریبت می دهند، تو اما هنوز هم شریف و صادق بمان.

*هر چه امروز خوبی کنی، فردا فراموش می‌کنند، تو اما همواره خوبی‌کن.

زندگی زیباست ...

نکته های دلنشین

*دوست داشتن بهترین شکل مالکیت و مالکیت بدترین شکل دوست داشتن است .

*وقتی از شادی به هوا می‌پری ، مواظب باش کسی زمین رو از زیر پاهات نکشه .

*انتخاب با توست، می‌توانی بگویی: صبح به خیر خدا جان یا بگویی: خدا به خیر کنه، صبح شده (وین دایر)

*اگر در کاری موفق شوی، دوستان دروغین و دشمنان واقعی بدست خواهی آورد .

*زندگی کتابی است پر ماجرا، هیچگاه آن را به خاطر یک ورقش دور نینداز مثل ساحل آرام باش،تا مثل دریا بی قرارت باشند .

*جایی در پشت ذهنت به خاطر بسپار، که اثر انگشت خداوند بر همه چیز هست .

*یک دوست وفادار تجسم حقیقی از جنس آسمانی هاست که اگر پیدا کردی قدرش را بدان .

*فکر کردن به گذشته، مانند دویدن به دنبال باد است.

*آدمی ساخته افکار خویش است، فردا همان خواهد شد که آن‌روز به آن می‌اندیشد

فرستنده دکتر سهراب ساسانی

زندگی بهتر...

پرسیدم ....،

چطور، بهتر زندگی کنم؟

با کمی مکث جواب داد:

گذشته‌ات را بدون هیچ تأسفی بپذیر،

با اعتماد ، زمان حالت را بگذران ،

و بدون ترس برای آینده آماده شو .

ایمان را نگهدار و ترس را به گوشه ای انداز .

شک‌هایت را باور نکن،

وهیچ‌گاه به باورهایت شک نکن.

زندگی شگفت انگیز است، در صورتیکه بدانی چطور زندگی کنی.

پرسیدم،

آخر ....،

و او بدون اینکه متوجه سؤالم شود، ادامه داد:

مهم این نیست که قشنگ باشی ....،

قشنگ این است که مهم باشی ! حتی برای یک نفر.

کوچک باش و عاشق ...که عشق، خود می‌داند آیین بزرگ کردنت را ..

بگذارعشق خاصیت تو باشد ، نه رابطه خاص تو با کسی.

موفقیت پیش رفتن است نه به نقطه ی پایان رسیدن...

داشتم به سخنانش فکر می‌کردم که نفسی تازه کرد وادامه داد ...

هر روز صبح در آفریقا، آهویی از خواب بیدار می‌شود و برای زندگی کردن و امرار معاش در صحرا می‌چراید،

آهو می‌داند که باید از شیر سریعتر بدود، در غیر اینصورت طعمه شیر خواهد شد، شیر نیز برای زندگی و امرار معاش در صحرا می‌گردد، که می‌داند باید از آهو سریعتر بدود، تا گرسنه نماند ...

مهم این نیست که تو شیر باشی یا آهو ...،

مهم اینست که با طلوع آفتاب از خواب بر خیزی و برای زندگیت، با تمام توان و با تمام وجود شروع به دویدن کنی...

به خوبی پرسشم را پاسخ گفته بود ولی می‌خواستم باز هم ادامه دهد و باز هم به ...،

که چین از چروک پیشانیش بازکرد و با نگاهی به من اضافه کرد:

زلال باش....، زلال باش....،

فرقی نمی‌کند که گودال کوچک آبی باشی، یا دریای بیکران،

زلال که باشی ، آسمان در تو پیداست

فرستنده کوروش کیومرثی

بدرقه خداوند

می دونی وقتی خدا داشت بدرقه ات میکرد چی بهت گفت؟
جایی که داری میری ، مردمی داره که می شکنت
نکنه غصه بخوری.....
من همه جا باهاتم
تو تنها نیستی
تو کوله بارت عشق میزارم.....
که بگذری و ببخشی
قلب میزارم که جا بدی
اشک میزارم که همراهیت کنه
ومرگ.....
مرگ رو که بدونی برمیگردی پیش خودم...
مواظب باش پا توی بیراهه نزاری

نشریه داخلی انجمن زرتشتیان کرج

آدرس: کرج - عظیمیه - بلوار اقاقیا - کوچه یاس - خیابان نیلوفر - پلاک ۲۲ خانه دولت (تالار مهرداد)

تلفکس: ۰۲۶۱-۲۵۰۶۲۶۷

صاحب امتیاز: انجمن زرتشتیان کرج

مدیر مسئول: بهرام تیراندازی

سردبیر: گودرز ماوندی

صفحه‌آرا: سهراب خانبدر و آرش خسرویانی

ارائه نوشتارها:

بهرام تیراندازی، مهرشاد خسرویانی، مهرداد باستانی، مهناز باستانی، مهناز یزدانی، سهراب ساسانی، بهرام سروش، فرامرز پوررستمی، کوروش کیومرثی،گودرز ماوندی

ایران دیرین-مگذار و مگذر

من لوح زرینم مرا مگذار و مگذر
من جان شیرینم مرا مگذار و مگذر

من سرزمین ایزد مهرآفرینم
من پاک و بی کینم مرا مگذار و مگذر

هر گوشه خاک من آتشگاه مهر است
رخشنده پروینم مرا مگذار و مگذر

من میهن ایرانی یکتاپرستم
من فوق تحسینم مرا مگذار و مگذر

بر تارک من می درخشد نام زرتشت
او گشته آذینم مرا مگذار و مگذر

پندار و گفتار نکو، کردار نیکو
شد رمز آیینم مرا مگذار و مگذر

من زادگاه کورشم ، مهد خشایار
من مام گرگینم مرا مگذار و مگذر

از من کیومرث آمد و جمشید و رستم
هم شاه شروینم مرا مگذار و مگذر

صدها ستاره پروراندم همچو بابک
خرم چنان دینم مرا مگذار و مگذر

از مازیارم مهر میهن خوش بیاموز
و از قهر افشینم مرا مگذارو مگذر

نوشین روانها زاده ام در بستر داد
من شهد نوشینم مرا مگذار و مگذر

ضحاک اگر آمد ز ریگستان بیداد
من کاوه آیینم مرا مگذار و مگذر

من خاستگاه مزدک مردم پرستم
ضد تموچینم مرا مگذار و مگذر

من با بزرگی دادخواهی، دانش ومهر
چون ویس و رامینم مرا مگذار و مگذر

در عرصه شطرنج تاریخ جهانی
برتر ز فرزینم مرا مگذار و مگذر

فردوسی از من سعدی از من حافظ از من
گلزار نسرینم مرا مگذار و مگذر

من قبله گاه پاکدینان جهانم
ایران دیرینم مرا مگذار و مگذر

بر چهر من نقش است داغ صد سیاوش
اکنون که غمگینم مرا مگذار و مگذر

من واژه عشقم که می مانم به عالم
پژواک آمینم مرا مگذار و مگذر

فرهادگون با کوه سختی ها تو بستیز
من مهد شیرینم مرا مگذار و مگذر

من چهره امیدم و خواهند پاکان
پیوسته رنگینم مرا مگذار و مگذر

بادکوبه ای